

## بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، السلام على الحسين و علي بن الحسين و اولاد الحسين و رحمة الله و بركاته

صحت ما در ارتباط بود. آقای دکتر، من نمی‌خواهم اسم ایشان را بیاورم، تشریف آوردند، یک صحبت‌هایی کردیم و من به ایشان قول دادم که ما نتیجه ارتباط را امشب بگویم که ارتباط یعنی چه؟ ارتباط خیلی دامنه دارد. چند وقت دیگر هم در ارتباط حرف بزنیم [جا دارد]. اگر بخواهید خسته نشوید، وقتی من ارتباط را می‌گویم، آن وقت آن حرف‌هایی که در ارتباط من به وجود می‌آورد، آن را شما باید به وجود بیاورید، آن وقت نمی‌گویید هر شب حرف ارتباط زد. البته شما نمی‌گویید؛ اما من می‌خواهم حرف خودم را بزنم که هر شبی که در ارتباط آوردیم، ارتباط را صحبت کردیم که چگونه بشود که بشر نجات پیدا کند. حالا من به شما می‌گویم. انشاء الله، امیدوارم که توجه بفرمایید. من امشب از آقا امام حسین (علیه السلام) شروع می‌کنم و صحبت می‌کنم، از امیرالمؤمنین هم عذرخواهی می‌کنم. چون که امیرالمؤمنین هم همین را می‌خواهد. چون که امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حسینش را خیلی دوست دارد؛ چون که خودش را فدا کرد، فدای ولایت کرد، فدای علی کرد. زهرای عزیز، فدای امیرالمؤمنین (علیه السلام) شد. زهرا (علیها السلام)، خلقت است. نه اینکه یک خلقت است، صدها، هزاران خلقت است. هزاران خلقت، فدای علی [است] (صلوات)

شما ببین، ما باید ارتباط را درباره آقا امام حسین (علیه السلام) بگویم که شما خیلی توجه دارید، بهتر توجه بفرمایید. می‌گوید: شخصی خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد، فقط استخوان سر ایشان باقی مانده بود. گریه کرد. گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: برای شما [گریه می‌کنم] فرمود: برای جدم گریه کن. رسول الله، همه می‌گویند برای جدم گریه کن، برای امام حسین (علیه السلام) گریه کن. آدم ابوالبشر، یک لکه اشک برای امام حسین (علیه السلام) ریخت، توبه‌اش قبول شد. ابراهیم آمده بچاهش را قربانی کند، حالا آن کار نبرید. هر کاری کرد نبرید. شما باید شکرانه کنید که الان شما ارادة الله شدید، چاقو دست می‌گیرید، گوشت را می‌برد، خیار را پوست می‌کنید، یک دفعه به او می‌گویید: نکن، نمی‌کند. ما باید یک قدری در این حرفها فکر کنیم. ابراهیم چه موقع حجت خدا می‌شود؟ در مقابل ولایت فلج است. درست است که سلام الله علیه است، سلمان هم سلام الله علیه است. پس هر کسی که سلام الله علیه شد، حجت شد؟ نه. سلمان هم سلام الله علیه است، آیا سلمان حجت است. چرا یک حرف‌هایی می‌زنید؟ چرا مبنای این حرفها را نمی‌دانید؟ مرتب، این حرفها را می‌زنید. عزیز من، بیا سوادت را، فقه و اصولت را کنار بگذار، بیا در این حرفها. ما به غیر صراط مستقیم، صراطی نداریم. تا در صراط مستقیم نیایید، راه [درست را] نمی‌روید، صراط مستقیم راهنمای شما است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گوید: «انا صراط المستقیم»، «انا میزان الاعمال»

حالا وقتی که شما فکر آن را می‌کنید، حالا آمده این کار را بکند، نمی‌برد، به سنگ می‌زند، می‌برد. گفت: آخر، چرا نمی‌بری؟ کارد به زبان آمد. این که من می‌گویم هر چیزی یک جنبه مغناطیسی یا لامسه دارد، این لامسه دارد. می‌گوید: تو می‌گویی ببر، خالق می‌گوید: نبر. معلوم می‌شود کارد هم به حرف خالق است. چرا تو نیستی؟ چرا ما نیستیم؟ چرا اشتباه می‌کنیم؟ حالا ابراهیم، یک قدری به قول ما خلج شد. گفت: خدایا، اگر من بچهم را قربانی می‌کردم، خوب بود، بهتر بود. حالا ابراهیم آن معرفتی که باید داشته باشد را ندارد. به خدا می‌گوید: آن بهتر بود. خدا نمی‌فهمد بهتر است؟ آیا می‌فهمید من چه می‌گویم یا نه؟ آره، تو بمیری، تو بهتر از خدا می‌فهمی؟ (صلوات) حالا [خدا می‌گوید]: یا ابراهیم، توجه کن. توجه کرد، دید نورهای متعددی است، یک نوری است که خیلی روشن است. خدایا، اینها چه کسانی هستند؟ خدا عرضه داشت: محمد است و علی و فاطمه و حسن و حسین. ابراهیم گفت: دلم شکست. گفت: قربانی مال آن است. تو قربانی کن نیستی. حالا چرا خدا این کار را می‌کند؟ می‌داند این طاقتش را ندارد. اگر نه، سر بچه را می‌برد. یکی هم گفتم که اگر آنجا بچاهش را قربانی می‌کرد، هر کسی که حج برود، باید بچاهش را قربانی کند. کسی که حج نمی‌رفت. حالا گفت: این حسین (علیه السلام) است. خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند، گفت: چنان تشنگی به او اصابت می‌کند، بدنش، ترک، ترک می‌شود. خدا حاج شیخ عباس را بیامرزد. یک لاسه‌هایی می‌آورد، که لاسه‌ها ترک داشت. خیلی با شور و نوا می‌گفت، خدا رحمتش کند.

حالا یک لکه اشک ریخت، [خدا فرمود]: یا ابراهیم، به عزت و جلالم قسم، این لکه اشکی که برای امام حسین (علیه السلام) ریختی از اینکه بچعات را قربانی کنی، بهتر بود. چرا؟ حالا حرف من این است که به شما گفتم شما باید توجه کنید، گفتم: عصاره ارتباط را می‌گویم. شما ببین، جن برای امام حسین (علیه السلام) گریه کرده، ملک گریه کرده، زمین گریه کرده، یک دفعه گفتم: آسمان گریه کرده، خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند، گفت: ما می‌گفتیم که آسمان که آدم نیست، چطور گریه می‌کند؟ گفت: تا توی این رفتیم، من روایت را رد نکردم. مثل شب عاشورا، نجف بودیم، عمامه و شالم را انداختم □ دیدم صبح خونی است. پس آسمان گریه می‌کند. چرا آسمان گریه می‌کند؟ زمین گریه می‌کند. والله، روایت داریم بهشت، جنات، جهنم گریه می‌کند. یکی از من سوال کرد که جهنم که غضب است؛ چرا گریه می‌کند؟ گفتم: می‌خواهد هماهنگ باشد. پس تمام ملک و ملکوت گریه می‌کنند. ریگ را روز عاشورا برمی‌داشتند گریه می‌کرد، خون گریه می‌کرد. درخت گریه می‌کند؟ چرا؟ حرف من این است؛ تمام اینها ارتباط دارند. تمام اینها که گریه می‌کنند، اینها ارتباط دارند. با چه چیزی ارتباط دارند؟ با امام حسین (علیه السلام). چرا؟ یا تارالله، و بن ثاره. حسین، خون خداست.

حالا یک دفعه خدا به قول من کادو می‌دهد، یک دفعه یک عطا می‌کند، می‌گوید: حالا که برای حسین من گریه کردی، اگر گناه تقلین داشته باشی، من تو را می‌آمرزم، اما طرفدار بدعت‌گذار نباش. نه بدعت‌گذار باش، نه طرفدار بدعت‌گذار باش. □ چرا؟ بدعت‌گذار در مقابل ولایت دکان باز کرده است. در مقابل من، یک «من» پیدا کرده است، او را نمی‌آمرزم. حالا ببین، چقدر امام حسین (علیه السلام) را چیز کرد؟ حالا از این طرف می‌گوید: اگر یک لکه اشک ریختی، مطابق برگهای درخت، ریگهای بیابان گناه داشته باشی، تو را می‌آمرزم، اما یک دفعه گفت: موسی، هر دعایی می‌خواهی در کوه طور بکن، هر کجا می‌خواهی مناجات بکن، من بنی امیه را نمی‌آمرزم. حالا شما چه استفاده‌ای از این حرف می‌کنید؟ حالا بدعت‌گذار، همان است. چرا می‌گوید آن کسی که سوزن، نخ کرد، لعنة الله، آن کسی که اسب نعل کرد، لعنة الله، اسب نعل کردن خیلی هم خوب است، پدر من مال داشت، سمش می‌رود، آن وقت نعل که می‌کنند، سم آن نمی‌رود. اگر نه کف پای حیوان چیز می‌شود. پس آن خدمت است، چرا می‌گوید سوزن نخ کردن، شمشیر تیز کردن، [لعنة الله است]؟ چون که شما دارید یک کانون دشمنی برای امام حسین (علیه السلام) درست می‌کنی.

اگر هم می‌خواهید بفهمید یک نفر خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد، عرض کرد، آقا جان، من دوستی دارم می‌خواهد خدمت شما برسد، آمد، گفت: آقا جان، من هیچ کاری نکردم. من فقط کاتب بودم، اینها که کربلا بودند، نوشتم، اینها هفتاد هزار تا بودند. حضرت اینقدر گریه کرد، روایت داریم از ریش‌های اشک می‌چکید. گفت: آقا، ما که حرفی نزدیم، گفت: یک نفر کاتب شدید، یک نفر سوزن نخ کردید، هماهنگ شدید، جد من را کشتید. آدمی که طرفدار بدعت‌گذار است، هماهنگ می‌کند. چرا طرفداری می‌کنی؟ چرا طرف بدعت‌گذار می‌روی؟ [می‌گوید]: وظیفه است. تو چه وظیفه‌ای داری؟ اینکه آخرالزمان می‌گوید: یکی با دین از دنیا نمی‌رود، [چون] بیشتر شما طرفدارش هستید. یا خودت هستی، یا بچعات هست، یا خانم هست. طرفدار هستی. خوب، آن را هم بدعت‌گذار کرد. شریح قاضی بدعت گذاشت که یک همچنین حرفی زد. «خرج عن دین جده» چه کسی این کار را کرد؟ اینها می‌کنند. حالا چه کسانی می‌کنند؟ اینجا گفتم، اگر از آنجا قطع بشوی، وصل می‌شوی. به تمام آیات قرآن، کسی که به آنجا که الان اسمش را نمی‌آورد، اگر قطع نشود، اینجا وصل نمی‌شود. چون که تو وصل به یک زبانی هستی که آن زبان به فرمان خدا کار نمی‌کند. زبانی که به فرمان خدا کار نمی‌کند را نباید به آن گوش دهی. چرا می‌گوید: به ماهواره و این چیزها گوش ندهید؟ آن دارد به غیر خدا حرف می‌زند، این هم دارد به غیر خدا حرف می‌زند، از آن بدتر است. آن را می‌شود توبه کرد؛ اما این را که نمی‌شود توبه کرد. حالا روایتش را می‌خواهی؟ (صلوات)

همیشه هر کسی که یک حرفی را علم کند، دور او را می‌گیرند؛ حالا یک چیز کم یا زیاد، دیگر هست. من یادم هست، یک وقت دور کسروی را گرفتند، دور پهلوی را گرفتند. این مرتیکه می‌گوید: من خدا هستم، دور او را می‌گیرند، یک عده‌ای هستند فقط مواظب هستند دور یک نفر بروند. بیشتر عرب‌ها همین‌طور هستند. کارکن که نیستند. اگر شب قدر نبود، می‌گفتم چطور هستند؟ ما هم بیشتر همان‌طور هستیم. فلانی، نمی‌خواهد کار کند، می‌خواهد دنبال آن بدود و تملق آن را بکند که امورش بگذرد. چرا از حضرت سوال می‌کنند که چه گناهی از همه گناه‌ها بالاتر است؟ می‌گوید: مشرک بودن، آقا جان، از این بالاتر هم هست؟ می‌گوید: کل بر مردم بودن است. آقا از این بالاتر هم هست؟ توهین به مردم. این آقا همان کار را می‌کند. هم توهین به مردم می‌کند، هم کل مردم است، هم مؤمن را اذیت می‌کند. چرا مواظب نیستید؟ این خودش را رنگ کرده است، چرا باطنش را نمی‌بینی؟ بابا جان، برو پی کارت. برو پی کارت یک لقمه نان بخور.

یک نفر در خانه حاتم آمد، یک قدری نداشت. حاتم گاه گذاری در یک لغی می‌رفت، گریه می‌کرد، من هم لغم یک چهارپایه است، آنجا توی خانه‌مان است. جان خودم، وقتی خانه می‌روم، روی چهارپایه می‌روم. یک لق و لوفی می‌کنیم. آره، نمی‌شود، اگر بخوایم این کار را بکنیم، زمان برای ما دست می‌گیرد، می‌گوید: شب که می‌شود یک جل گردنش می‌اندازد. آن هم دیگر تو را راه نمی‌دهد. نمی‌توانیم جل گردنمان ببندیم، روی چهار پایه می‌رویم. گفت: باید صبر کنی، رفت یک مرتبه دید، این دارد آنجا می‌گوید: خدایا، این آمده یک چیز برسان. خلاصه، یک چیزی رسید، آورد، یک مرتبه دید، او دارد می‌رود. گفت: من به خیالم تو از خودت می‌دهی، گفت: من از آن که می‌گیری می‌دهم. از آن تو می‌گیری، من روم می‌گیرم. این عاجز است، چرا تو دنبالش می‌روی؟ چرا می‌روی طرفش؟ الان بدعت‌گذار خیلی پیدا شده است. (صلوات)

پس نتیجه حرف من این شد که ببین، جن، ملک، درخت، آسمان، زمین، عرش، فرش، آنچه را خدای تبارک و تعالی در تمام خلقت خلق کرده، برای امام حسین (علیه السلام) گریه کرده؛ چون اینها ارتباط دارند. ارتباط دارند یا ندارند؟ تو چرا ارتباط را قطع می‌کنی و طرف بدعت‌گذار می‌روی؟ چرا ارتباط را قطع می‌کنی، می‌روی طرف اینها که آدم نمی‌خواهد اسمشان را بیاورد؟ عزیز من، تو وقتی پای کامپیوتر رفتی، وقتی طرف این ماهواره رفتی، قطع شدی. خدا آقای بروجردی را رحمت کند، درود خدا به روحش، ایشان می‌گفت، توی رساله سابقش ببینید، اینجایی که این ساز زده می‌شود، اگر حادثی روی بدهد، همه شما اهل جهنم هستید. چرا دست بر نمی‌دارید؟ چرا دور هم جمع می‌شوید؟ چرا محرم و نامحرم دور هم جمع می‌شوید؟ من به شما نمی‌گویم؛ آخر، این نوار من را یکی می‌شنود، از ما بهتران می‌شنوند! من برای از ما بهتران بگویم، از ما بدتران هستند که می‌گویم از ما بهتران هستند. می‌خواهم آنها عزت کنم. (صلوات)

حالا حساب بکن، تمام اینها وصل هستند. حساب بکن تمام این ممکنات می‌گوید: «لا اله الا الله» وقتی گفت: «لا اله الا الله» وصل به چه می‌شود؟ به توحید. حالا توحید می‌گوید: تو وصل به ولایت شو. اگر می‌خواهی من تو را قبول کنم، وصل به علی بن ابیطالب (علیه السلام) بشو، وصل به امام زمانت بشو. تو هستی یا نیستی؟ تو مسجد جمکران می‌روی، عشق می‌کنی. چه خبر است؟ می‌گوید: به یک نامحرم نگاه کنی، اینجور است. چقدر اینها هستند؟ قشنگ، بساط عشق یک جا درست می‌شود. به تمام آیات قرآن، من توی سرداب آقا امام زمان رفتم، نائیه‌ای نایستادم، بیرون آمدم. دیدم زن و مرد قاطی هستند. چرا؟ مؤمن واقعی، امر دنبالش است. بی‌امر نمی‌تواند کار کند. همیشه اجازه از امر می‌گیرد. آیا نگاه کنم؟ نه، این را نگاه نکن، برو. این کار را بکنم؟ نه، برو. تو در اختیار امر هستی، نه امر در اختیار تو. حالا تو که همه جا می‌روی! فوراً به تو هشدار می‌دهد، چیز حرام نمی‌تواند بخورد. هر چیزی یک قوه لامسه دارد. والله، نمی‌توانی بخوری.

من یکی از این تکایا بود. من از اولم خیلی در این تکایا چیزی نمی‌خوردم. حالا تو می‌گویی مال امام حسین (علیه السلام) است، این مال بیت المال، مال مردم است. کجا مال امام حسین (علیه السلام) است؟ امام حسین (علیه السلام)، مالش امرش است. امر امام حسین را باید بخوری. این یک قدری برنج برای ما داده بود. به این شب عزیز، من تا همچنین کردم، از دهنم بیرون آمد. آخر، این را آن یارو داده است. بابا جان من، این یارو، یارو داده است، مال چه کسی را می‌خوری؟ [می‌گوید:] من امام حسینی هستم. آره، تو بمیری! آمد بیرون. فوری گفتم: بابا، این را ببر به او بده. چه چیزی من دارم می‌گویم؟ اصلاً مؤمن از یاد نمی‌رود. چرا؟ مؤمن با جنبه مغناطیسی‌اش، به ولایت وصل است، این اصلاً یادش نمی‌رود، چیزی نیست. مصیبت از برای مؤمن مبارک است، مصیبت از برای مؤمن استقبال است، مصیبت از برای مؤمن افتخار است. اما غیر مؤمن [می‌گوید:]، اگر این پول را از این یکی بگیریم، چه کار می‌کنیم، فرش می‌خریم، خانه می‌خریم، نمی‌دانم فلان چیز را می‌خریم، یک چیزی می‌خریم، اینها برای این چیزی که گیرشان می‌آید، چند تا وعده و وعید به این پول دارد. آره، [می‌گوید:] اگر یکی را اینجوری برایش بکنیم، این پول را به ما بدهد، ما این کار را می‌کنیم. اما آن نیست.

ببین، میثم چطور است؟ میثم مصیبت برایش مبارک است. میثم جان، تو من را دوست داری؟ آره، حالا به تو می‌گویم تو را به دار می‌زنند. چه کار می‌کنی؟ کجا می‌زنند؟ پای این درخت. هر روز می‌رود پای این درخت، دو رکعت نماز می‌کند. ای خدا، چه موقع می‌شود من بالای این درخت بروم؟ بالای این درخت بروم، بگویم: علی، پایت را می‌برند، بگویم: علی، دستت را می‌برند، می‌گویم: علی، زبانت را می‌برند، می‌گویم: علی. این است که همه جاننش را فدای علی می‌کند. (صلوات)

تو چرا این را تشخیص دادی، به ملامت مؤمن این طرف می‌روی، پس تو حقیقت ولایت نداشتی؟ آنچه را که به مؤمن فشار می‌آید، مبارک است. تو خب، می‌خواهی مثل همه باشی. الان گفتم، خانه بعضی‌ها مثل خانه انگلیسی‌هاست. تو باید باور کنی که این، آن عدالت را ندارد. رفتم خانه یکی از آقایان با ما دوست بود، دیدم فرشش را چپ انداخته است. گفتم: مگر آقاقت این را حرام نمی‌دانست؟ چرا این را چپ انداختی؟ این به حرف آقاقت هم نیست، همانطور که به حرف خدا و پیغمبر نیست، به حرف آقاقت هم نیست. بعد یک خرده تریاک کشید و گفت: بیا اینجا؛ آنوقت یواش، یواش رابطه‌اش با من قطع شد. توجه می‌فرمایید من چه می‌گویم؟

حالا چرا تو اشرف مخلوقات هستی؟ چون که تمام خلقت باید امر را اطاعت کند. آنها مخیر نیستند؛ تا حتی ملائکه، تا حتی انبیا؛ اما شیعه مخیر است. حالا می‌گوید: اگر امر خودت را به امر من، صلح کردی، دیشب یک اشاره‌ای کردم، بهشت جاویدانی می‌روند. بابا، چیزی نیست، بیا عمل کن؛ اما استقامت کن. [ملائکه می‌گویند] برای چه این را توی اینجا آوردند؟ قیامت شده است؟ نه، [می‌گویند] امت چه کسی هستید؟ امت پیغمبر. خب، شما چه کار می‌کردید؟ ما کسانی هستیم که یقین به «الیوم اکملت دینکم» داشتیم، ما یقین به امر پیامبر داشتیم. حالا ما معصیت ولایتی نکردیم؛ یعنی دوست علی را اذیت نکردیم، امر خدا را به امر خودمان ترجیح می‌دادیم، عبادت‌مان هم، خلوت و جلوت نداشت. روح از بدنت بیرون می‌رود، آنجا برو. چرا این کار را نمی‌کنی؟ خیلی هم مشکل نیست. والله، مشکل نیست، به دینم، مشکل نیست. تو مشکل به وجود می‌آوری، تو حواست پرت می‌شود. مرتب، طرفداری اینها [می‌روی]، یک جلوه‌ای به تو می‌کند که یک دختر به تو جلوه می‌کند، از جلوه امام زمان برای تو بالاتر است. تو بندت شل است. تو می‌دانی چه چیزی را از دست می‌دهی؟ تو شخصیت و عقوبت و انسانیت خودت را از دست می‌دهی. حالا به تو می‌گوید: نگاه نکن، نگاه به آسمان‌ها بکن، می‌گوید: ای ملائکه‌های آسمان، تمام شما طلب مغفرت برای این جوان بکنید که یک نگاه نکرده است. آخر، آن می‌فهمد چقدر تو لذت می‌بری. یا نگاه به زمین بکن، تمام ملائکه، طلب مغفرت برای تو می‌کنند.

بیا انسان شو، چرا حیوان می‌شوی؟ گناه کردن، حیوانیت است. آخر، تو چرا اعتقاد به ماوراء نداری؟ حیاء کن، خجالت بکش. که می‌روی این لهو و لعب‌ها را می‌خری، توی خانه‌ات می‌بری. حیا کن! تو بلبل باغ ملکوتی، نه از عالم خاک. چقدر به حرف اینها می‌روی؟ حالا چند وقت، به تو رو کرده است، الان پشت به تو بکند، کار دیگر نمی‌تواند بکند. به تمام آیات قرآن، اگر تمام این خلقت از من رو بگردانند، می‌گویم: برو، امر را اطاعت می‌کنم، به هیچ کسم کار ندارم. به تمام آیات قرآن، اگر رزق من دست یکی باشد، جان می‌دهم؛ اما به حرف این نیستم. جان می‌دهم؛ خدایا، تو خودت می‌دانی، تو هم باید همین‌جوری باشی. تا کار و بارت خوب می‌شود، می‌روی این کارها را می‌کنی. اف بر تو. گفت: تو که «مرگ بر آمریکا» می‌گویی، تو دلال آمریکا هستی، «مرگ بر آمریکا» هم می‌گویی؟ من نمی‌گویم «مرگ بر آمریکا» نگویید. آخر، در مجلس یک آدمهایی هم تویین است. نگویید من «مرگ بر آمریکا» نگفتم، مرگ بر آن کسی که آمریکا را می‌خواهد. لعنت به آن کسی که آمریکاییها و یهودی‌ها را می‌خواهد؛ اما ببین من چه می‌گویم. تو داری می‌گویی، کارکردت این است که داری کیف می‌کنی. خب، نخر.

خدا آقای حائری بزرگ را رحمت کند، من یادم است. من هشتاد و خرده‌ای هستم و توی جمع بودم. از اینها نبودم که سرم توی دکانم باشد، سرم همه جا بوده است. من از آنها هم که همه جا خوابیدند. جایی نیست من نخواهم. حالا یک نفر آمد به نام نمی‌دانم فرنگی بود یا آصوری بود. توی خیابان دارالشفاء، خیابان کنار رودخانه را خیابان دارالشفاء می‌گویند. این آمد یک دکان باز کرد که به قدر همه خانه آقای مهندس بود. من دیده بودم. آن چه را که می‌خواستی، دوا داشت. هر چیزی می‌خواستی، این داشت. به آقای حائری آمدند، گفتند، این آمده است، گفت: از او نخرید، می‌رود. تا گفتند نخرید، این توی حوزه علمیه اول نفوذ پیدا کرد. تبلیغ کردند که از این، چیزی نخرید. آقا یک ماه، دو ماه ماند، دیدیم یارو دست و پایش را جمع کرد و رفت. خب، اگر تو نخری، این که نمی‌آورد. تو کارکردت این است که درای کیف می‌کنی. چه چیزی می‌گویی که مرگ بر آمریکا؟

حالا می‌دانی نتیجه‌اش چیست؟ حالا نتیجه‌اش این است اگر وصل به آن باشی، وصل به ارتباط باشی، دنبال ارتباط دیگری نمی‌روی. حالا که وصل به آن شدی، خدا یک نگهدار برایت می‌گذارد، دیگر گناه نمی‌کنی؛ اما اگر از آن قطع شدی، امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: از ما قطع شدی، دیگر عضو ما نیستی. حرف من همین هست. والله، خیلی خوب است. بیایید این سه تا کار را بکنید، روح از بدنتان بیرون برود، بهشت می‌رود؛ اما اول باید تسویه شوید؛ چون که تو وقتی ولایت داری، خود ولایت از تو حمایت می‌کند. ببین، خود خدا از ولایت حمایت می‌کند. به تمام آیات قرآن، هیچ کسی مثل خدا، ولایت را تشویق نکرده است، هیچ کس مثل خدا ولایت را تأیید نکرده است. اگر چیز دیگری بود، خدا آن را تأیید می‌کرد. پس ولایت، افضل تمام خلقت است. ببین، می‌گوید: اگر قبول نکنی، تو را می‌سوزانم. هیچ عبادتت را قبول نمی‌کنم. تو که اصلاً کسی نیستی.

حالا حرف من این شد. انشاءالله، امیدوارم که وقت مداح عزیز را گرفتم، انشاءالله، ما از آنها باشیم که ظلم به ایشان نکرده باشیم. همه شما استفاده کاملی از بیانات ایشان

می‌کنید. افتخار ما این است که الحمد لله یک مداحی داریم که بکر است. آن بکریت ایشان را من تشکر می‌کنم؛ اما تا از بکریت درآمد، فوری برای او تکذیب می‌کنم.

حالا من یک مصیبت هم برای شما می‌خوانم. امشب چون که شب قتل هست و شبی است که مولای متقیان را در ظاهر از دست می‌دهیم؛ اما علی، مرده نیست، علی، جز اینها نیست. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) همیشه زنده است. آخر، از کجا این حرف را می‌زنی؟ حالا در عالم تشیع، در عالم اسلام، دو کس هست که حدشان معلوم نیست. یکی حضرت زهرا بود، یکی هم [امیرالمؤمنین] آن از ترس نمازخوانها و مقدس‌ها و مکه‌بروها و حج به جا آوردن‌ها و آن‌ها، همیشه دم از اسلام می‌زدند، می‌خواستند زهرا را درآوردند. حضرت زهرا فرمود، من را شب دفن کنید. حالا همان کار را که با حضرت زهرا می‌خواهند کند، می‌خواهند با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بکنند. حالا امیرالمؤمنین همین‌جور که زهرای عزیز را شب دفن کردند، آدم، آتش می‌گیرد که اغلب ما دنبال همان‌ها می‌رویم؛ چون دنبال آنها [رفتن]، دنبال شیطان است. هنوز بیدار نشدید، هنوز دل نکنیم.

حالا چه کسی می‌خواهد امیرالمؤمنین را دربیورد؟ همین نمازخوان‌ها و روزه‌بگیرها و حج‌بگیرها. الان اسلام، پرچم اسلام □ حسن جان، حسین جان، عقب تابوت را نگیرید، جلوی تابوت را بگیرید، خودش برود. آدم آتش می‌گیرد، حالا [می‌گوید]: «مرگ بر اسرائیل»، مرگ بر اینجور آدم‌ها که ولایت را نمی‌شناسند، ولایت را اینجور می‌کنند. حالا دارد می‌رود، یک وقت وسط راه، دید یک سواری، جلوی جنازه را گرفت، یک دفعه امام حسن (علیه السلام) تکانی خورد، در ظاهر، من می‌گویم، کیست که جلوی جنازه را گرفت؟ دید خود امیرالمؤمنین است. حسن جان، حسین جان، من هستم غصه نخورید. حسن جان، من هستم. کجا امام مرده است؟ اگر امام مرده است، چرا سرش قرآن می‌خواند؟ پی چه کسی می‌روی؟ چه کار داریم می‌کنیم؟ هر جا گفت «من» هستم، دنبالش می‌رویم.

حالا بالاخره رفتند، امیرالمؤمنین را آنجا [بردند]. ببین، اصلاً گناه به ما فراموشی دست داده است. حالا آنجا بالای یک تپه‌ای می‌روند، پایین می‌آیند، می‌کنند، می‌بینند قبری است. می‌گوید: اینجا را نوح پیغمبر برای وصی پیغمبر درست کرده است. نوح پیغمبر دومی است. صد و بیست و چهار هزار پیامبر آمده است، آن موقع [امیرالمؤمنین] وصی بوده است. کجا؟ بدبخت بیچاره، ماورا دارد در ولایت کار می‌کند، ماورای خلقت دارد کار می‌کند. کسی که ماورای خلقت را به وجود آورده، می‌گوید: قبر امیرالمؤمنین، وصی رسول الله است. بدبخت بیچاره، حالا تو چه می‌گویی؟ ما جلوی چشممان را می‌بینیم؛ اصلاً هیچ چیزی را نمی‌بینیم. شیعه باید در ماورای خلقت کار کند، یقین کند. حالا به قول ما، [قبر] امیرالمؤمنین، تا زمانی بود که گویا به نظرم تپه‌ای بود که شکارها تا آن بالا می‌رفتند، دیگر این گرگ‌ها و حیوانات به شکارها کار نداشتند، احترام می‌کردند. حیوان تپه‌ای که قبر امیرالمؤمنین هست را، احترام می‌کند. چرا احترام ولایت را نمی‌کنید، می‌روید ویدیو و این آشغالها را می‌زنید؟ به تمام آیات قرآن، بعضی از ما از حیوان بدتر هستیم. کجا می‌روید؟ این کارها چیست که ما می‌کنیم؟ امام زمانت را احترام کن، این کار را نکن.

من چندین سال مشهد رفتم، هیچ کاری نکردم. از امام رضا خجالت می‌کشیدم، امام رضا را می‌دیدم. از حلال خودم دست برمی‌داشتم، تو به حرام می‌افتی. تو چه شیعه‌ای هستی؟ تو شیره هم نیستی. گناه، مثل مگس می‌ماند، سر اندر پایت را گرفته است. تو باید معصوم باشی، گناه نزدیکت نیاید، معصوم ولایت باشی، گُر باشی. حالا اینها چه می‌کنند؟ حالا برگشتند. حالا زینب همیشه یادش می‌افتد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک قدری که به صبح داشت، مناجات می‌کرد، می‌رفت کله مآذنه، خود امیرالمؤمنین اذان می‌گفت. خوشش می‌آمد، بگوید: «اشهد ان لا اله الا الله» اگر علی، «اشهد ان لا اله الا الله» می‌گفت، تمام خلقت می‌گفت. یا اگر «اشهد ان محمد رسول الله» می‌گفت، تمام خلقت می‌گفت. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اذان می‌گفت، به قربان بلال بروم، گفتند همان اذان را بگو، گفت: من اذان بی‌ولایت نمی‌گویم. این [بلال] وصل است.

حالا من می‌خواهم مصیبت وداع امام حسین (علیه السلام) را بگویم. این وداع خیلی مهم است، امام حسین دید باید با اینها خداحافظی کند، تمام اینها پیش‌بینی شده بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیش‌بینی کرده بود، ام سلمه تو به زینب بگو. چرا خودش نمی‌گفت؟ رویش نمی‌شد. آخر، علی، به زینب بگوید: زینب جان، اسیر می‌شوی؟ آخر، به زینب بگوید: حسین را اینجور می‌کنند؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) خجالت می‌کشید به زینب بگوید. همه حرفها را به ام سلمه زد. آی ام سلمه، وداع، آخر کار، حسین من می‌آید وداع می‌کند. می‌خواهد در ظاهر یک‌دفعه دیگر، خواهرش زینب را ببیند، یک دفعه دیگر سکینه را ببیند، رقیه را ببیند، در خیمه آمد، صدا زد: خواهر جان، خداحافظ، تا حتی به فضا گفت: فضا جان، خداحافظ. چرا فضا را با زینب فرق نگذاشت؟ دید فضا دارد حمایت از زینب می‌کند، هیچ فرقی نگذاشت. حالا ام سلمه گفته بود: زینب جان، اگر حسین، پیراهن کهنه خواست، دیگر حسین، نیم ساعت یا یک ساعت دیگر بیشتر زنده نیست. علی (علیه السلام)، پدرت گفت. حالا زینب، هم‌هانش دلش خوش است که حسینش هست، یک‌دفعه گفت: خواهر، پیراهن کهنه بیاور. چرا گفت پیراهن کهنه [بیاور]؟ گفت: شاید، این پیراهن در بدن من بماند، تا گفت: زینب غش کرد، افتاد. حالا لشگر دارد، «هل من مبارز» می‌طلبد. دست در قلب زینب گذاشت، زینب بلند شد، خواهر جان، صبرت را شیطان نبرد. تا اینجا وظیفه من بوده، باید استقامت کنی، کوفه بروی، خطبه بخوانی، مجلس یزید خطبه بخوانی، آخر، آنجا دارند لعنت به بابایمان می‌کنند. آخر، ممکن بود به علی لعنت بکنند؟ تبلیغ! حالا زینب گفت: صبر می‌کنم. در دروازه کوفه آمد، یک خطبه خواند. خبر به ابن زیاد دادند، ابن زیاد، خود علی دارد حرف می‌زند. چه کار کنیم؟ گفت: سر امام حسین (علیه السلام) را آنجا ببر. یک وقت دید، سر امام را بغل کجاوه بردند. وای، [فرزند] مادر، حسین جان! تو که با ما مهربان بودی، چرا در خانه خولی تو به مهمانی رفتی؟ کی به سر تو پاشیده خاکستر؟ مگر اینجور داری، دوا باشد. یک وقت به امام حسین (علیه السلام) گفت: حسین جان، با من حرف نمی‌زنی، با این کودک حرف بزن. دلش دارد آب می‌شود. «ان اصحاب الکهف و الرقیم عجبا» عزیز من، کار من از اصحاب کهف و رقیم عجیب‌تر است. آخر، کسی باور می‌کرد سر امام حسین را بپزند، شهر به شهر ببرند.

خدایا، عاقبتان را بخیر کن

خدایا، ما را بیامرز

خدایا، ما را از خواب غفلت بیدار کن

خدایا، تو را به حق خود امیرالمؤمنین، امشب ما را به علی ببخش، از سر گناهان کوچک و بزرگ ما در گذر.

امیدوارم شما دگیر با امام زمان، عهد و پیمان بکنید که دیگر تا می‌توانید گناه نکنید، تا می‌توانید فرمان ببرید، تا فرمانده بشوید. والله اگر فرمان ببرید، خدا شما را فرمانده می‌کند. دوباره تکرار می‌کنم، امیدوارم که خدایا، ما را به علی ببخش. از محبت علی نفوذ در قلب ما بکند، آنچه که از هوی و هوس است از دل ما بیرون برود.

خدایا، تو را به حق فرق شکافته علی تو را قسم می‌دهم که حاجت مهم ما این است که امام زمان ما را برسان. دوم حاجت ما این است که یاورشان باشیم، سوم حاجت ما این است که امام زمان تا حالا راضی نبوده، امام زمان، تو را به حق علی از ما راضی شو، این رضایت ادامه پیدا کند. هر محبتی به غیر شما و خدا هست از دل ما بیرون برود. مملو محبت شما باشیم.

از جوانان مجلس، از حضار مجلس، پیرمردها، کسانی که امشب در این مجلس تشریف دارند، پوزش می‌طلبم، انشاءالله امیدوارم که مداح اهل بیت ما را عفو کنند، وقتش را گرفتیم. (صلوات)

یا علی